

۱۳۸۶/۰۵/۳۰] همشهری

آشتی با ابدیت

شیخ علی جابر؛ ترجمه فاطمه هاشمی

- آیا وحی و دین با امور عقلی و به ویژه فلسفه ناسازگار است؟

اگر این گونه است، پس چگونه در حدیثی آمده: «آنچه را که عقل حکم دهد، شرع حکم می‌دهد و آنچه را که شرع حکم دهد، عقل نیز حکم دهد؟ آیا دین و فلسفه دو منبع شناخت‌اند؟ یا مکمل‌اند؟ آیا می‌توان با وجود فلسفه از دین بی‌نیاز ماند و برعکس؟ مطلب حاضر با توجه به قرآن و سنت و آرای علمای مسلمان در این باب بحث می‌کند.

می‌توان برای ویژگی‌های وحی و رابطه آن با شناخت و فلسفه اسلامی دو منظر در نظر داشت:

منظر اول: رابطه وحی با معرفت اسلامی، رابطه‌ای ضروری برای انسان بوده و بی‌نیاز از توضیح است. به این دلیل که ادراکات عقلی انسان از نظر توانایی و قدرت- برای تحلیل و دریافت مفاهیم و دریافت مفاهیم مربوط به مبدأ و معاد و شئون نفس و عقل- بسیار محدود است.

بنابراین به باب دیگری برای معرفت که همانا وحی است نیاز خواهد داشت. شیخ‌الرئیس- ابوعلی سینا- وجود پیامبر را برای انسان- برای بنیان نهادن اساس زندگی انسانی- ضروری می‌داند. زیرا عمل به دستورات خداوند تعالی، نیازمند وجود پیامبر و تأیید معجزات اوست تا به انسان خبر رسد که دارای خالق یکتا بوده که بر نهان و آشکار، آگاه است و اطاعت از او- و معاد به سوی او- واجب و ضروری است.

قرآن کریم نیز به غایت معرفتی وحی- که از آن به حجت تعبیر می‌شود- تصریح کرده است: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبَيِّنَ رَسُولًا» (اسراء، ۱۵) شأن وحی- از آنجا که از سر عصمت و صواب به ائمه بر حق می‌رسد- تحکیم و ارائه شناخت حقیقی و عقلانی و تکمیل و احیاء و ارشاد آن است: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (بقره، ۲۵۷) این نور، همان نور هدایت و معرفت حقیقی است.

همین نیاز انسانی بوده است که وحی بدان توجه کرده و بعثت خاتم انبیاء (ص) را با آن مرتبط نموده است: «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (علق، ۴-۵) وحی و تفسیر آن، الهام بخش فیلسوفان مسلمان در شناخت عقلی بوده تا به یک منشأ واحد- هرچند با ابزار گوناگون- ارجاع نمایند.

منظر دوم: اهتمام ویژه‌ای است که ما در تمام نحلله‌های گوناگون فلسفی- از قبیل مشائی، اشراقی، صدرائی و غیره- در جمع بین دین و فلسفه و داده‌های عقلی (عقیده و شریعت)- و تأکید بر جمع آنها- ملاحظه می‌نمائیم.

این‌رشد تمام تلاش خود را مصروف اعلان سازگاری کامل بین شریعت و عقل نمود. ابن‌سینا نیز- با وجود این که استدلال عقلانی نداشت- نهایتاً به خاطر تصریح شریعت به معاد جسمانی، به آن ایمان آورد. صدرالمتألهین شیرازی

نیز از این مسلک پیروی می‌کند، جایی که می‌گوید: «احکام شریعت حقه الهی در سازگاری با معارف یقینی ضروری است و قوانین فلسفه واقعی هرگز نمی‌توانند با کتاب و سنت مطابق نباشند.»

علامه طباطبائی در این مورد چنین می‌گوید: «حکمتی که در نفس استقرار نیابد و به پیروی و انقیاد از شریعت منجر نشود، اصلاً حکمت نیست.»

بارزترین ویژگی وحی در فلسفه و منظومه معارف اسلامی، تجلی شدید آن در ایمانی بودن آن و مبارزه با مخالفین وحی- و سعی در تطابق با وحی- است و همان طور که ملاحظه کردیم، فیلسوفان مسلمان کوشش‌های بسیاری در راستای ارائه تفسیری عقلانی از وحی و نبوت برای ایجاد یک وحدت معرفتی- و مستند بر مرجعیت واحدی به نام توحید- از خود نشان دادند.

ما در ادامه، تأثیرات وحی را در آینه تعالیم قرآنی و نبوی و ولایت- تعالیم ائمه اهل بیت، علیهم السلام- پیگیری خواهیم کرد.

تعلیم قرآنی قرآن کریم به قضایای فلسفی مهمی که پیرامون مسئله انسان و وجود و خالق است پرداخته و در این راستا صرفاً به طرح مسائل اکتفا ننموده، بلکه با روش استدلالی و برهان عقلی سعی در انتقال آموزه‌های تشریحی برای زندگی و ارائه قواعد کلی و تبیین واجبات و محرمات کرده است، سپس ارزش‌های اخلاقی را در عرصه فرد و خانواده و نظام اجتماعی و مسئله امامت و رهبری ارائه نموده است.

قرآن همچنین از اندرزهای تربیتی و پندهای تاریخی نیز- در خلال سیره و جهاد انبیاء و مرسلین- غافل نبوده و بر قضیه مبدأ و معاد انسان و تشریح مفصل عوالم آخرت - و جزئیات آن از قبیل حشر و حساب و صراط و جنت و نار- تأکید بسیار داشته است. خداوند در قضیه شناخت خدای سبحان و توحید چنین می‌فرماید: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ، وَلَمْ يُولَدْ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.» (توحید) همچنین می‌فرماید: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (شوری، ۱۱) و در قضیه خلق انسان چنین می‌فرماید: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ» (ص، ۷۱) و در قضیه آخرت و غایت و هدف آن می‌فرماید: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَتَرَوُنَّ اللَّهَ الْوَاحِدَ الْقَهَّارَ» (ابراهیم، ۴۸) (همچنین خداوند به بعثت انبیاء و رسل و هدف آن چنین اشاره می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَيْ خَالِكٍ ضَالِّينَ» (جمعه، ۲)

و این گونه به تفکر برای وصول به حق دعوت می‌نماید: «قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ وَتُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا صَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ» (سبا، ۴۶)

این آیات در اسلام مجموعه‌ای اساسی و گنجینه‌ای معرفتی را تشکیل داده که بی‌تردید نقش غیر قابل انکاری در اندیشه اسلامی از خود به جای نهاده است.

وحی مه مسئله جدید را به صورت اساسی ارائه کرده است. نخست: رؤیت واقعی غایت واقعیت. قرآن کریم - در برابر مثل افلاطونی که بنیان مسیحیت اولیه را شکل می‌دهد و نیز حس‌گرایی دموکریتوس - کلمه توحید «لا اله الا الله» را - به منزله مسئله‌ای بنیادین در معرفت اسلامی - قرار می‌دهد.

دوم: نتیجه دیدگاه توحیدی این است که قانون و عمل، هر دو مظهر خارجی عقیده می‌شوند، یعنی قانون، ظاهر و ایمان، باطن است و هیچ نوع پیوندی بین این دو وجود ندارد و انسان می‌تواند از طریق ایمان - به صورت ارادی - به سوی خداوند سبحان هدایت شود: «كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (نور، ۴۱) سوم: رابطه بین مطلق و سرمدی با پیامبر و تاریخ ... و به عبارت دیگر علت بین ثابت و متغیر است. قرآن کریم - از آن رو که کلام خداوند سبحان است - انسان را در مقطعی از زمان با راه ابدیت آشتی می‌دهد .

چنین است که قرآن، بنیانگذار شناختی متمایز در اسلام است که نظیر آن را در رسالات یهودیان و مسیحیان - و نیز در افکار فلسفی پیشین - سراغ نداریم.

اما هانری کوربن معتقد است که کتاب مقدس، نمونه فرهنگ معنوی معینی است که نوعی اسوه فلسفی محسوب می‌شود. در وجود مسائل روحی مشترک بین اسلام و مسیحیت تردیدی نیست اما در عین حال برخی اختلافات عمیق نیز وجود دارد .

ظاهراً کلیسا در مسیحیت، نوعی سلطه جبری داشته است که به نوعی عقاید را به سوی جمود و تسلط برده که ما این را در اسلام شاهد نیستیم، تفسیر وحی به نحو نزدیکی با شریعت و حقیقتی که یک معنای روحی دارد استمرار یافته و به همین نحو نیز بعثت انبیاء و شرایع متعدد آنها تفسیر شده است.

پیشرفت در راه حقیقت نیازمند وجود پیامبرانی است که حامل اسرار حقیقت باشند تا این که از راه علم امامت نیز استمرار یابد، تعالیم ائمه در تفسیر قرآنی و تأمل فلسفی - به مانند مکمل یکدیگر - عمل می‌کنند.

در حدیثی از امام صادق آمده است که در کتاب خداوند - قرآن - چهار امر وجود دارد؛ عبارات و اشارات و لطائف و حقائق. عبارات (ظاهر نص) از آن عوام است و اشارات از آن خواص، لطائف یعنی معانی پنهان، از آن اولیاء و حقائق یعنی عقائد روحانی از آن پیامبران خداست. تاویل روحانی قرآن، یکی از شیوه‌های تأمل فلسفی در اسلام را تشکیل می‌دهد، اما این به معنای بی‌نیازی از تعالیم امامان - که با فاعلیت در وحی در تفکر عقلی و فلسفی مسلمانان تأثیرگذار بوده‌اند - نیست. همانا قرآن کریم در ابتدا به مسئله اولی و بدیهی اشاره می‌کند که در تعلق به اندیشه انسانی استمرار می‌یابد و از آن مدد می‌گیرد. خداوند می‌فرماید: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ». (الزمر، ۹)

می‌توان بیش از سیصد آیه برشمرد که مشتمل بر تأکید بر تفکر و تعقل و تبیین و بعضی از استدلال‌های عقلانی است که انبیاء برای اثبات آن یگانه حقی، که مردم را به سوی آن فرا می‌خوانند، می‌کوشند. مثلاً خداوند می‌فرماید: «قَالَتْ رَبُّنَا لِمَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِلنَّاسِ عَقُولًا هَلْ نَرَاكَ عَالِمًا سِرًّا وَالْأَرْضِ». (ابراهیم، ۱۰)

اندیشه در ذات خود حقیقت است، یعنی در منطق قرآن، ایمان بدون تعقل جایی ندارد زیرا در آن امری را نخواهیم یافت که خداوند سبحان بدون تعقل آن را از ما خواسته باشد، بلکه حتی امور تشریحی که در مقام عمل، مطلوب- و عقل، مجالی برای وصول به علل آن ندارد- به نحو استدلالی توسط قرآن عرضه شده است.

قرآن در رابطه با سعادت و شقاوت و سود و زیان سه راه پیشنهاد می‌کند: برهان، موعظه و جدل. برهان مبتنی بر مقدمات حقیقی و یقینی برای استنتاج حقایق واقعی است، موعظه، نتیجه گرفتن از امور ارشادی- که در آن گمان سود و زیان می‌رود- می‌باشد و جدل، تحصیل بایسته‌ها و داده‌های عقل عملی است: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل، ۱۲۵)

تقوا در عرصه شناخت طریق مستقلى به شمار نرفته است بلکه به عنوان روشی برای بازگرداندن نفس از انحراف به صراط مستقیم فطری- توسط تحقیق در اعتدال قوای مختلف نفس و منع آن از افراط و تفریط و پیروی از قوه شهوت یا غضب که مانع از پیروی از حق و سرسپردگی به خسران می‌شود- در نظر گرفته می‌شود: «وَتَقْسِرْ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (شمس، ۷-۸)

بله در این رویکرد به تفکر عقلی که ارائه شد حقیقت دیگری را می‌بینیم که به ولایت الهی- که برای انسان باب شناخت را از سوی خداوند می‌گشاید- تعلق دارد. از پیامبر نیز روایت شده است: «لولا تكثير في كلامكم و تمریح في قلوبكم لرأيتم ما أرى و لسمعتم ما اسمع.» «سؤالی که در این جا مطرح می‌شود نحوه ارتباط وحی و عقل- و قدرت و صلاحیت مستقل عقل برای هدایت انسان به سوی حق- است.

همانا هدایت به سوی حق یعنی رسیدن آشکار به او- و نه صرف ارائه طریق- و این امر به غیر از هدایت بی‌واسطه خداوند تعالی میسر نیست: «الَّذِينَ يَهْدِي إِلَيْهِ الْحَقُّ أَحَقُّ يُبَيِّحَ آمَنُ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس، ۲۵)

از توصیف خداوند اینگونه بر می‌آید که چنین کسی اصلاً هدایت‌پذیر نیست و این طبعاً هدایت نیست. عنایت الهی شامل هدایت تمام انواع کائنات- تا مرحله کمال شایسته آنها- می‌شود و انسان به عنوان موجودی صاحب فکر، تلاش می‌کند که در زندگی به سوی سعادت حرکت کند و ناگزیر است که در اجتماعی زندگی کند که دارای قوانینی باشد و (این قوانین) ضامن رسیدن او به این هدف است.

عقل هرچند می‌تواند تمایز بین خیر و شر را تشخیص دهد، اما ناچار است تا به نوع دیگری از آگاهی- از قبیل معارف و قوانین- که خداوند آنها را افاضه می‌کند و از بین برنده این اختلافات و ضامن سعادت و کمال (او) می‌باشد روی آورد، این آگاهی همانا وحی است و انسان متکفل آن، پیامبر نام دارد.

همین روش عقلی است که حدود عقل را- با استفاده از آیه قرآنی مذکور- تبیین می‌کند. اما این همچنین به معنای لغو نقش عقل در هدایت نیست بلکه بدین معنا است که هدایت دارای نوعی مقدمات اختیاری است که انسان آنها را به‌کار می‌گیرد، عقل منشأ اختیار است و بهترین اختیار رسیدن به هدایت است و بدترین اختیار رسیدن به گمراهی است.